

در جایگزینی گفتمان وفاق ملی بجای امنیت ملی

احزاب و قوم گرایی

داوود غریباق زندی

مقدمه

سیاسی و اجتماعی عمده بودند. دغدغه و نگرانی امنیتی افزایش می یابد.

آنچه امروزه از اقوام و گروه های قومی به ذهن متبادر می شود. گرایش های واگرایانه است. در قبال چنین عاملی، «چه باید کرد؟» چگونه می توان از این گرایش های واگرایانه قومی جلوگیری نمود؟ چه سیاست هایی باید در قبال گروه های قومی در نظر گرفته شود؟ و در نهایت این که آیا دغدغه امنیتی در این راستا کافی است یا باید روال پایدارتری را تعبیه کرد؟ فرضیه نگارنده در این بررسی بر احزاب سیاسی استوار است، چرا که استقرار و نهادینه شدن احزاب سیاسی ارتباطات سیاسی و اجتماعی را در ساختار سیاسی تسهیل می کند و زمینه ها و بستر

عصری را که در آن زیست می کنیم عصر «جهانی شدن» نامیده اند. علت این نام گذاری به گسترش ارتباطات جهانی بازمی گردد. پیشرفت خیره کننده تکنولوژی های ارتباطی، جهان فراخ ما را به دهکده ای جهانی تبدیل نموده و به همین دلیل، آگاهی های اجتماعی و عمومی ساکنان کره زمین افزایش یافته و امروزه ما شاهد انفجار انتظارات هستیم. بررسی روند این مسئله در مورد قومیت ها و گروه های قومی از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ چرا که این امر نگرانی دولت ها را از حاکمیت^(۱) و وحدت ملی خود برانگیخته است. از آن جا که گروه های قومی در طول تاریخ وارث محرومیت های

مشارکت گروه‌های قومی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی فراهم می‌شود. در این صورت به جای ذوب نمودن هویت‌های قومی در هویت برتر و یا نفی آنها می‌توان با پذیرش و شناسایی قومیت‌ها امکان گفتمان وفاق را ایجاد نمود.

البته توجه به وفاق ملی عمدتاً در جوامعی است که از مرحله دولت نگهبان گذر کرده‌اند و پذیرش اختلافات و تنوعات خدشه‌ای به ثبات سیاسی و وحدت ملی آنها وارد نمی‌کند، ولی به مصلحت نظام سیاسی نیست که همیشه در مرحله دولت پادگانی قرار گیرد و باید حوزه گفتمانی و مشارکت اجتماعی و سیاسی را برای پایایی خود گسترش دهد. لذا تأکید ما بر شرایط بحرانی یک جامعه مثل انقلاب یا جنگ و یا شرایط تکوینی یک کشور نیست، بلکه بر دوره استقرار و در نهایت در راستای نهادینه‌سازی نظام سیاسی است.

تعاریف و مفاهیم

سه مفهوم کلیدی این بحث، احزاب سیاسی، سیاست‌های قومی و وفاق ملی است. تعریف و توجه دقیق به هر یک از این مفاهیم، برای درک رابطه بین آنها بسیار ضروری است.

احزاب سیاسی

امروزه تقریباً اکثر نظام‌های سیاسی دارای حزب هستند و حزب وجه‌گریزناپذیر یک نظام سیاسی شده است. با پیچیده‌تر شدن جوامع نیاز

به این ساختار جهت تسهیل ارتباطات اجتماعی و سیاسی از جایگاه خاصی برخوردار است و حتی وجود یا عدم وجود حزب در یک ساختار سیاسی مبنای توسعه یا عدم توسعه آن نظام محسوب می‌گردد.^(۲) این که چرا احزاب به نسبت گذشته شیوع و نضج یافته‌اند، ربطی به گسترش نظام‌های لیبرال دموکرات ندارد چرا که بسیاری از حکومت‌های اقتدارگرا و یا حتی نظام‌های توتالیتر ضرورت وجود این نهاد رابط را دریافته‌اند. دلایل این امر را باید در سه ویژگی جهان معاصر جست و جو کرد: درک وجود تعارض‌ها در جامعه، نیاز حکومت برای ایجاد پیوند با مردم و باور به این که «وحدت یعنی افزایش توان جامعه».^(۳) به عبارت دیگر، حزب سیاسی را می‌توان از مختصات یک نظام سیاسی مدرن و توسعه یافته دانست.

اما در مورد حزب سیاسی همانند تمامی اصطلاحات علوم اجتماعی و سیاسی تعریف واحد و منسجمی وجود ندارد؛ زیرا هر یک از آنها از منظری خاص به آن می‌نگرند. یک تعریف ناظر بر این است که به وسیله این که احزاب با تمامی موضوعات مشاخره امیز در ارتباط است. پس حزب شامل «گروهی است که عضویت در آن آزاد است و به طور بالقوه به تمامی طیف موضوعات پیش آمده برای کشور می‌پردازد».^(۴) ماکس و بر در تمایز نظام‌های اقتدارگرا و نظام‌های باز، احزاب سیاسی را از جمله نظام‌های باز می‌داند. «یعنی در احزاب سیاسی به روی

همه کسانی که می‌خواهند عضو آن شوند، باز است، اما در مورد گروه‌های اقتدارگرا پذیرش آزاد وجود ندارد.»^(۵) مک‌آیور مهم‌ترین خصوصیت حزب رادستیایی به قدرت می‌داند. او حزب را «گردهمایی سازمان یافته برای حمایت از برخی اصول یا سیاست‌ها که از راه‌های قانونی می‌کوشد حکومت را به دست گیرد»^(۶) می‌داند. همچنین جوزف لاپالمبارا و مایرون واینر اعلام کردند برای وجود حزب چهار شرط لازم است:

۱- وجود تشکیلات پایدار مرکزی؛
۲- وجود شعبه‌هایی که با مرکز پیوند و ارتباط داشته باشند؛
۳- پشتیبانی مردم؛
۴- کوشش برای دستیابی به قدرت سیاسی.^(۷)

در مجموع حزب سیاسی موسسه یا نهاد کم و بیش سازمان یافته‌ای است که استراتژی و ایدئولوژی خاصی را تبلیغ می‌کند و از طریق بسیج نیروهای اجتماعی زمینه را برای تصمیم‌گیری سیاسی و در نهایت کسب قدرت جهت اعمال آن فراهم می‌آورد.

اشاره به تفاوت حزب سیاسی با گروه‌های ذی‌نفع به فهم آن کمک می‌کند. حزب سیاسی به طور کلی از دو حیث از گروه‌های ذی‌نفع منفک می‌شود:

۱- هدف مستقیم احزاب سیاسی دستیابی به قدرت یا شرکت در اجرای آن است. «احزاب سیاسی در پی آند تاکرسی‌های انتخابات را به

چنگ آورند. دارای نمایندگان و وزرایی باشند و حکومت را به دست گیرند. برعکس گروه‌های ذی‌نفع به هیچ وجه چشم‌طمع بدان ندوخته‌اند که خود قدرت را به دست آورند یا در اجرای آن شرکت کنند. بلکه برآنند که بر زمامداران نفوذ داشته باشند و بر آنها «فشار» وارد کنند. نام آنها نیز از همین جانشینی می‌شود.»^(۸)

۲- «احزاب سیاسی به نوعی همبستگی عام تکیه دارند و گروه‌های ذی‌نفع بر همبستگی‌های خاص تأکید می‌ورزند.»^(۹) یعنی حزب سیاسی با کل جامعه در ارتباط است ولی گروه ذی‌نفع در راستای تأمین منافع طیف یا گروه یا صنف خاصی است.

نقش احزاب سیاسی در فرایند ملت‌سازی و همبستگی عمومی یک جامعه بسیار با اهمیت است. لاپالمبارا و واینر معتقدند که در بحران‌های تاریخی و در جریان ملت‌سازی، حزب نقش مهمی ایفا می‌کند. «بحران در مشارکت نظم اجتماعی - سیاسی، طبقه بندی بحران در همگرایی نظم جدید و بحران در مشارکت توده‌ها در نظم جدید.»^(۱۰)

در تقسیم بندی احزاب باید چهار معیار در نظر گرفته شود:

۱- حمایت کنندگان یک حزب چه کسانی هستند؟

۲- سیاست عضوگیری یک حزب چیست (یعنی عضوگیری آنها باز است یا بسته؟)

۳- نامزدها [ی هر حزب] چگونه انتخاب

می شوند؟

حزب مورد بررسی قرار گیرد.^(۱۴)

۴- اهداف یک حزب چیست؟^(۱۱)

قومیت و سیاست های قومی

گروه های قومی در ابتدا به افراد غیر مسیحی اطلاق می گردید یعنی به گروه هایی که قائل به ارزش مذهبی نبودند. سپس این واژه به گروه های نژادی مختلف نسبت داده شد که اقلیتی جدا از نژاد غالب جامعه را تشکیل می دادند و در مرحله سوم، معنی این واژه قلمرو وسیعی از گروه های نژادی، زبانی و مذهبی را در بر گرفت. «به این مفهوم همه گروه هایی که از لحاظ زبان، مذهب، رنگ، پوست و نژاد با گروه های دیگر جامعه تفاوت داشته باشند گروه های قومی قلمداد می گردند.»^(۱۵) اما کاربرد این مفهوم برای جوامع در حال توسعه از جمله جامعه ایران، همخوانی کامل ندارد، به این مضمون که از یک سو کشور ما غیر از مذهب غالب شیعه از حیث نژاد و قومیت های مختلف وجه غالبی ندارد و دیگر این که اقوام مختلف در ایران دارای قدمت تاریخی عديده ای هستند که به طور مسالمت آمیز در کنار هم زیسته اند. «در حالی که آمریکای شمالی، ایتالیایی بودن، عرب بودن، چینی بودن و ایرلندی بودن، همسنگ امریکایی یا کانادایی بودن قرار می گرفته است. شیعه یا سنی بودن، کرد بودن، آذری بودن، گیلک بودن، بلوچ بودن و... هیچ گاه در برابر ایرانی بودن قرار نگرفته است. این واقعیت که محققان امور قومیت و ناسیونالیسم

در طبقه بندی دیگر از احزاب، لاپالومبارا و واینر به بحث احزاب سیاسی کشورهای در حال توسعه می پردازند و بر اساس دوشاخه ترکیب رژیم، ایدئولوژی و هژمونی چهار نوع نظام تخریب را مطرح می کنند. آنها میان نظام های رقابتی و غیر رقابتی تفکیک قائلند. «نظام های رقابتی معمولاً در کشورهایی به وجود آمده اند که گستردگی جغرافیایی زیادی دارند یا این که دارای اقوام متعددی (جامعه ای متفرق را تشکیل می دهند مانند هند، نیجریه، مالزی و سری لانکا).^(۱۲) از لحاظ ایدئولوژی هم احزاب به ایدئولوژیک و پراگماتیک تقسیم می شوند و از نظر هژمونیک بودن یا غیر هژمونیک بودن نیز چهار نوع حزب در جهان سوم شکل گرفته است. این تقسیم بندی در بررسی توانایی احزاب در اداره صحیح مخاصمات داخلی مفید به نظر می رسد: «در نظام های رقابتی نمونه های هژمونیک - ایدئولوژیک دارای توانایی کمتری برای مهار مخاصمات هستند، اما نمونه های غیر هژمونیک - پراگماتیک یا هژمونیک - پراگماتیک توانایی بیشتری در این زمینه دارند.»^(۱۳) یعنی نظام های حزبی پراگماتیک اعم از هژمونیک از قابلیت کارایی بیشتری برخوردارند. در مجموع در بررسی تمام عیار احزاب باید مسلک ها زیر ساخت های اجتماعی، ساخت، تشکیلات، مشارکت و استراتژی

❖

قومی توجه دقیق به آن نکرده اند و صرف وجود اختلاف در مذهب یا گویش را دلیل وجود تشکیل قومیت که در اینجا مترادف ملیت می شود پنداشته اند.^(۱۶)

آنتونی د. اسمیت شش ویژگی یک قوم را چنین برمی شمارد: یک نام جمعی یک اسطوره، نیای مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک که در میان اعضای گروه قومی که آنها را از دیگر گروه ها متمایز می سازد، پیوند با یک سرزمین خاص و نوعی همبستگی.^(۱۷)

در مورد ارتباط مسائل قومی با ملی گرایی و ملت سازی، به بحث ملی گرایی رایموند برتن بسنده می شود. او حفظ همبستگی ملی در جامعه را علی رغم وجود تنوع و تعدد قومی

تباری، زبانی، دینی، ناشی از دو امر می داند: یکی همبستگی نمادین و دارای انگیزش های اجتماعی است که در این روند عضویت افراد در جامعه بر مبنای منافع شخصی نیست. «بنابر اعتقاد برتن در این گونه جوامع فراهم آمدن امکان عضویت در گروه دیگری که احتمال می رود استاندارد زندگی بالاتری را ارائه نماید، امکان گسست افراد از جامعه قبلی و پیوستن به آن اجتماع را کم تر می کند.»^(۱۸) تأکید عمده بر حفظ ماهیت و مبنای فرهنگی است و دغدغه نخبگان و رهبران جامعه در باب تهدیدهایی است که بر تمامیت همبستگی زبانی و فرهنگی جامعه وارد می شود. ملی گرایی نوع دوم بر ابعاد ابزاری نهادهای اجتماعی تاکید دارد و در

این گونه جوامع، ثباتی عقلانی بر اساس روندهای مدنی در جامعه اهمیت می یابد. «در این گونه جوامع، پیوند فرد با آن نظام اجتماعی عمدتاً منفعت طلبانه است و اجتماع به جای هویت یابی بر مبنای نمادها هویت خود را از طریق منافع کسب می کند.»^(۱۹)

در مجموع، هردوی این رهیافت ها بر تحکیم و همبستگی اجتماعی تاکید می کند و آنچه اهمیت دارد حفظ انسجام اجتماعی، و است نه چگونگی جذب قومیت ها در یک ملت. به سخن دیگر به بررسی تاثیر سیاست و ملی گرایی بر قومیت اشاره دارد، و نه تأثیر قومیت بر سیاست.

وفاق ملی

وفاق ملی رابطه نزدیکی با همبستگی ملی دارد. همبستگی ملی عبارت است از احساس تعلق خاطر مشترک و احساس تعهد مشترک افراد به اجتماع و آن «ما» ی بزرگی که به افراد هویت جمعی می دهد»^(۲۰) که ناظر به انسجام درونی یک جامعه است. اجماع ملی عمدتاً به فرایندهای سیاسی کسب یک تصمیم در نظام سیاسی اطلاق می شود و بیشتر به یک حوزه از علوم اجتماعی حاکم است. اگر این توافق، کلیت مبنای فرهنگی کشور را در برگیرد، وفاق ملی شکل می پذیرد. پس وفاق ملی «در واقع نوعی توافق جمعی یا ملی در خصوص باورها، ارزش ها و هنجارهای محوری جامعه است.»^(۲۱) این باورها و ارزش ها صرفاً عرفی نیستند، بلکه

آنچه در وفاق ملی اهمیت دارد. «توافق» پذیرش در مورد آنهاست.

احزاب، قومیت و وفاق ملی

تمایز دو اصطلاح بسیار مهم اجتماع و جامعه برای کل بحث راهگشا خواهد بود. اجتماع به مجموعه‌ای از افراد اطلاق می‌گردد که از نظر تعداد، محدود و دارای تشابهات خونی، خاکی و فرهنگی می‌باشند. افراد یک اجتماع کاملاً احساس یکپارچگی خانوادگی دارند.^(۲۲) عضویت افراد در این اجتماع اختیاری نبوده بلکه با تولد شخص از نظر خونی و نسبی به اجتماع مورد نظر تعلق می‌گیرد و به دلیل این که مبنای تشکیل آنها محدود است و براساس معیارهای خون و خاک می‌باشد. دایره عضویت آنها نیز مشخص می‌باشد. همچنین پذیرش اعضای جدید جز از طریق تولد و ازدواج مقدور نیست. در اجتماع روابط بین افراد، روابط ارگانیکی است و فرد از طریق پدر، پدربزرگ به ایل، قبیله و... ارتباط می‌یابد.

بحث بسیار قابل توجه دیگر بحث همبستگی و خمیرمایه اجتماع و جامعه است. در اجتماع فرد از طریق ارتباطات نسبی با محیط بیرونی تماس برقرار می‌کند و به نوعی اجتماع و همگونی افراد پیرامون فرد به او امنیت خاصی می‌بخشد و به سخن دیگر زندگی در گروه‌های قومی یعنی زندگی در خانواده‌ای بزرگ تر است و ورود فرد از خانواده به اجتماع او را دچار بحران‌های اجتماعی و هویتی نمی‌کند. اما در جامعه، خانواده یکی از کانون‌های شکل دهنده جامعه در کنار نهادهای دیگر مانند دولت، نهادهای مذهبی و نهادهای اقتصادی است. به قول هگل، عرصه خانواده عرصه محبت است و عرصه جامعه عرصه رقابت و کشمکش.^(۲۴) و انسان در جامعه برخلاف اجتماع می‌تواند با تلاش، ترقی زیادی داشته باشد ولی فرایندهای

تحرك اجتماع بسیار محدود و بطئی و طولانی است. به عنوان نمونه، اگر فردی در اجتماع قصد دارد که مثلاً رئیس قبیله شود. اولین چیزی که برای این کار لازم است داشتن سن مناسب است. اما ممکن است که یک جوان در انتخابات شرکت کند و یا به واسطه تخصص خود بر بخش عمده‌ای از جامعه و یا کل جامعه نظارت داشته باشد. پس لازم است که جامعه ساز و کاری فراهم آورد که روند رقابت در جامعه به شکل سامانمند باشد و افراد در جامعه احساس تعلق اعم از مادی و معنوی نمایند و دچار بحران هویت نگردند و یا احیاناً به سوی وجوه افراطی تر هم چون انزوا و واگرایی میل نکنند.

همان طور که مطرح شد، روابط اجتماعی بین افراد در اجتماع به سبب این که ارگانیکی می باشد همانند اعضای بدن، هر عضوی از اجتماع موقعیت و جایگاه خود را می داند و بر همان اساس مشترک و رایج عمل می نماید. اما در جامعه - مبنای سامانمندی به تخصص، کارآیی و مطلوبیت بیشتر است و افراد باید در مورد نحوه زندگی سیاسی و اجتماعی به یک روال و قانون دست یابند اما در اجتماع، قانون و روال خاصی جاری می باشد؛ یعنی مثلاً توسط ریش سفیدانی تنظیم می شد که بدخواه قبیله و یا قوم خود نبودند. روی این اصل جامعه باید یک ساز و کار منسجم و در عین حال تأسیسی ایجاد نماید. به همین دلیل است که احزاب در جامعه کارآیی دارند، نه در اجتماع و به همین خاطر

احزاب را موسسه می دانند. «احزاب» «موسسه» هستند و «اجتماعاتی» همچون قبایل یا گروه های قومی نیستند. آنها به دلیل این که اهدافی دارند - خواه این اهداف در جهت کسب یا حفظ قدرت باشد و یا استفاده از قدرت برای برآورده ساختن برخی از مقاصد، تأسیسی محسوب می شوند.» (۲۵)

لذا احزاب و یا هر موسسه دیگر برای تامین اهدافی تأسیس می شوند و جامعه می تواند آنها را در راستای اهداف خود جرح، تعدیل و یا تغییر دهد و هر یک از اینها اموری مقدر و غیر قابل تغییر نیستند. اگر حزب امروزه برای جامعه مفید است باید ایجاد نمود و تأسیس کرد و اگر این امر به صلاح نیست باید آن را از نظر دور کرد. چه بسا که ساز و کارهای اجتماعی عیدیه ای حتی در جوامع ارگانیکی از بین رفته و روال جدیدی به جای آن مستقر گردید.

جایگاه احزاب در سیاست های قومی

مطالعات انجام شده در باب ملت سازی چنین عنوان می کند که گروه های قومی و اجتماعات موجود در یک قلمرو سرزمینی تحت قاعده جدید قرار گرفته اند تا جامعه منسجمی شکل گیرد، چرا که امروزه به دلیل افزایش جمعیت و گسترش ارتباطات اجتماعی، اجتماعات امکان پایداری به شکل مستقل را ندارند. مباحث دورکهایم در مورد سیر تحول جوامع از ابتدایی به مدرن در همین راستا بوده است و یا دعوی روسو با جامعه مدرن را باید در همین جا

جست و جو نمود.^(۲۶) لذا اجتماعات به ضرورت و نه دلخواهانه به سوی جامعه که مجموعه اجتماعات است، حرکت می کند و تمامی ساز و کار اجتماعی تغییر می یابد. مبنای این ساماندهی، باید از ارتباطات در جامعه شروع شود. ارتباطات جنبه های مختلفی دارد، از جمله ارتباط سیاسی، ارتباط گفتمانی یا فکری، ارتباط اقتصادی یا مبادله ای و ارتباط دوستی یا عاطفی^(۲۷) که باید حد و حدود هر یک از آنها در جامعه مشخص گردد. ارتباط سیاسی به حوزه قدرت محدود می گردد و ارتباط عاطفی و دوستی به حوزه فردی و خصوصی مربوط می شود و ارتباط اقتصادی یا مبادله ای، حوزه جامعه مدنی است و در نهایت ارتباط گفتمانی و فکری در تمامی قلمروهای اجتماعی قابلیت جریان دارد.

گسترش ارتباطات در جریان ملت - دولت سازی به دو شکل عمل می کند، یا به شکل ابزاری در جهت ایجاد یکپارچگی بخش های مختلف جامعه به لحاظ مذهبی، قومی زبانی و گرایش های محلی و منطقه ای و یا این که قبل از ایجاد وحدت ابزاری، منافع و علایق گروه ها شناخته شده و تقارن و تشابه ها مشخص می گردند تا لایه های اجتماعی در جامعه، به شکل درونی با هم منسجم شوند. «اما این مهم تنها با ارسال پیام های پیش پا افتاده به نتیجه نمی رسد. نمی توان پیش داوری ها دیرینه و ریشه دار را با شعارهای تو خالی از میان برکند. تغییر نگرش ها به تلاش هایی طولانی و

دلسوزانه نیاز دارد.»^(۲۸) لذا تنها در جریان دوم است که ملت - دولت سازی به نحو بهینه مقدور است و هویت های اجتماعی بسان روابط متقابل و وابستگی متقابل آنها در جامعه است و در این روند بنیادین است که نقش احزاب در ایجاد وفاق ملی و ارتباطات متقابل گروه های قومی بسیار با اهمیت و ضروری می نماید.

تجربه کشورهای مختلف هم نشان از این دارد که سیاست های همانند ساز، نتیجه بخش نبوده و باید روبه سوی سیاست های همگرا کننده آورد.^(۲۹) «ممکن است یک گروه اقلیت (قومی، مذهبی یا غیر آن) بدون هیچ گونه مشارکت پذیری بر اکثریت حکومت کند، از تنور چنین وضعی همواره آتش برخورد بلند است. (مثل روند، سوریه و عراق)».^(۳۰) اختلافات قومی که امروزه در بوسنی و هرزگوین، کوزوو، چین، گرجستان، رندا و برونئی و دیگر کشورهای آسیای مرکزی رخ می نماید، در نتیجه همین سیاست های یکسان سازی است که به واسطه نظام دو قطبی سابق بین المللی تحت شعاع قرار گرفت و با فروپاشی آن نظام دوباره همچون غده ای چرکین سر باز نمود.

در گذار از اجتماعات اولیه به جوامع پیچیده، رابطه سیاست و گروه های قومی به شکل های مختلفی رخ نموده است. ابتدا هر قومی که برتری سیاسی را به دست می گرفت و توانایی تسلط بر اقوام دیگر را داشت قدرت را قبضه می کرد و روال را بر اساس خواست و ملاحظات قومی

خود به کار می‌برد. (برخی از وجوه مطروحه در افغانستان امروزی دیده می‌شود و قوم پشتون همیشه سعی در تسلط قومی خود بوده است). این سیاست به عقیده چارلز تیلر، سیاست برتری و افتخار (Preference and Honor) است.^(۳۰) اما این روند که تمامی عرصه‌های اجتماعی بر اساس پایه‌های قدرت شکل گیرد و «الحق لمن الغلب»، روال و ساز و کار بهینه‌ای برای همزیستی در جامعه نبود زیرا جامعه را از پیشرفت باز می‌داشت و گروه‌های قومی، دیگر در راستای اهداف جمعی عمل نمی‌کردند چون حکومت اهداف خاصی را دنبال می‌کرد و گروه‌های تابعه به جای همگونی و اقدام در راستای همزیستی سعی در تغییر نظم حاکم و اجباری و شکل بخشی به سامان جامعه به نفع خود بودند و از این رو جامعه هیچ وقت روی آسایش نمی‌دید.

آنتونی د. اسمیت رابطه سیاست و قومیت را در این مرحله به دو گونه می‌بیند:

(۱) سیاست قومیت و ناسیونالیسم به معنای تأثیر سیاست بر قومیت و هویت ملی است. از این منظر سیاست قومیت و ناسیونالیسم به معنای کاربرد قومیت و ناسیونالیسم در جنگ قدرت رهبران و احزاب سیاسی است.

(۲) سیاست قومیت و ناسیونالیسم ناظر بر فرایندهایی است که دولت‌ها به وسیله آن، ملت‌ها، گروه‌های قومی و منازعات میان آنها را پدید می‌آورند. در این معنا تحلیل سیاست مزبور در مورد شکل‌گیری ملت است و باید آن را تحلیل کلان نامید.^(۳۲) اسمیت در ادامه می‌افزاید که «این سطح تحلیل ابزارگرایانه و مدرنیستی است چراکه اولاً در این تلقی، قومیت پدیده‌ای شکل‌پذیر و انعطاف‌پذیر است و همچون ابزاری برای نیل به مقاصد دیگر از جمله مقاصد نخبگان سیاسی است، ثانیاً بر این باور است که ملت‌ها و ناسیونالیسم‌ها پدیده‌هایی متأخر و مانند دولت مدرن، دیوان سالاری، جهان‌گرایی و سرمایه‌داری محصول خاص

بر این اساس روال جامعه در راستای ملت- دولت‌سازی و همگونی جامعه در راستای منافع مشترک پیش رفت. در این مرحله نیز تأثیر سیاست بر قومیت کاملاً مشخص است زیرا رهبران مختلف سعی داشتند به هر نحو ممکن، در جامعه وحدت ایجاد نمایند. حتی اگر این وحدت صوری باشد و به شدت با گرایش‌های واگرایانه سابق را نداشتند و دیگر این که به جای بیان ملاحظات شخصی و قومی با پوسته مشروعیت‌سازی حفظ ملت و کشور صورت می‌گرفت بدون این که زمینه‌های اجتماعی

شرایط عصر جدیدند.»^(۳۳) البته اسمیت تقسیم‌بندی فوق را براساس دو بحث سنت و مدرنیته پی می‌گیرد و به بحث اجتماع و جامعه مرتبط می‌کند.

اما وضعیت بهتر در رابطه قومیت و سیاست به دو شکل دیگر رخ می‌نماید:

۱- سیاست قومیت و ناسیونالیسم به معنای تأثیر قومیت و ناسیونالیسم بر سیاست است. در این صورت این سیاست بر شیوه‌ها و روش‌هایی که گروه‌های قومی و جنبش‌های ملی‌گرا، اهداف سیاسی خود را به وسیله آنها تعقیب می‌کنند؛ اطلاق می‌شود که تحلیل خرد سیاست ناسیونالیست‌های قومی می‌باشد.

۲- سیاست قومیت و ناسیونالیسم، معنای نقش فرهنگ و قومیت در ایجاد کشورها و تاثیرگذاری بر نظام‌های حکومتی است. این معنا تحلیلی است کلان و معطوف به شکل‌گیری دولت و روابط بین دولتها»^(۳۴) این دو سطح براساس برداشت جاودانگی (Perennialist) و کهن‌گرایی (Primordialist) است که اقوام راداری قدمت بیشتری می‌داند و ساز و کارهای جدید و مدرن مثل احزاب و دیوان‌سالاری‌ها عمدتاً باید در خدمت قومیت‌ها و رفع شکاف‌های موجود از قبل باشند تا انسجام واقعی میان یک ملت به وجود آید و بسیاری از مشکلات دنیای امروز در قبال قومیت به این باز می‌گردد که ساز و کارهای جدید و مدرن در جهت تغییر شکل بخشیدن به قومیت‌ها به نفع ملت-دولت‌سازی

است و این به سیاسی‌شدن تمامی حوزه‌های اجتماعی منجر می‌شود. آنتونی اسمیت به درستی معتقد است که «درک نسبت بین روابط قومی ما قبل مدرن و ناسیونالیسم مدرن کلید فهم بخش عظیمی از ابعاد سیاست ملی و بین‌المللی مدرن است.»^(۳۵)

تأکید ما در این جا برخلاف اسمیت بر تمایز «اجتماع» و «جامعه» واسطه نگاه کارکردی مقاله و تأکید بر احزاب سیاسی است ولی اسمیت به تمایز ماقبل مدرن و مدرنیته می‌پردازد و بر این اساس نظر خود را طرح می‌کند. لذا در این جا با تأمل بر رهیافت کارکردی و ساز و کارهای بنیادین اجتماع و جامعه به نقش احزاب می‌پردازیم. یعنی فارغ از این که قائل باشیم کدام یک مدرن یا غیر مدرن است باید بپذیریم که گروه‌های قومی برای ساماندهی روابط بین اجتماعات و نه درون یک اجتماع ساز و کار مناسبی ندارند و بهترین روند پذیرش روال جامعه است. این برداشت بانگاه اسمیت موافق است که می‌توان روالی را ایجاد نمود که قومیت‌ها با ناسیونالیسم و ملت‌سازی تباین نداشته و اگر اختلافی است با روندی مناسب حل نمایند. اما نقطه قوت برداشت ساز و کاری «اجتماع و جامعه» نسبت به برداشت مدرنیستی اسمیت در این است که مدرنیته عمدتاً گرایش‌های ماقبل مدرن را مطلوب نمی‌داند ولی در جامعه کاری به روابط درون یک اجتماع ندارد بلکه به روابط میان اجتماعات نظر دارد.

لذا با ایجاد یک روند بهینه می‌توان هم اجتماعات قومی را حفظ نمود و هم ملتی یکپارچه و کاملاً همگون ایجاد نمود. اولین قدم برای این کار گسترش احزاب سیاسی برای ایجاد وفاق ملی است.

نقش احزاب سیاسی در جذب قومیت‌ها

احزاب سیاسی کارکردها و نقش‌های مختلفی در جامعه بازی می‌کنند. شاید در یک نمای کلی نقش احزاب در سه سطح قابل طرح باشد: در سطح جامعه به طور عام، سطح نظام سیاسی و سطح زندگی روزانه سیاسی^(۳۶) در سطح جامعه احزاب محل طرح نظرات مختلف هستند و با طرح خواسته‌های مختلف و با اعمال فشار و یا زمینه‌سازی مصالحه، بازی سیاسی را به قاعده نمود در سطح نظام سیاسی در تجمع خواسته‌ها و تقاضاها برای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری عمل می‌کنند. در اینجا احزاب واجد یک نقش متناقض‌نمایی است. یعنی از یک سو نماینده خواسته‌های مردم در عرصه تصمیم‌گیری است و از سوی دیگر، کانال مناسبی برای کنترل نظام سیاسی و یا بسیج مردم در تصمیم‌گیری‌ها و ایجاد مصالحه در جامعه است. به سخن دیگر رهبران می‌توانند نقطه نظرات خود را به کلیه گروه‌های اجتماعی به شکل غیرمستقیم و قابل پذیرش انتقال دهند. «احزاب سیاسی زمانی به وجود می‌آیند که قدرت سیاسی پذیرفته باشد توده مردم یا باید راهی برای مشارکت بیابند و یا

به نحوی کنترل شوند. این کنترل می‌تواند با استفاده از ابزارهای ایدئولوژیک و یا حتی سرکوب صورت پذیرد اما حکومت باید قدرت و مشروعیت خود را همزمان حفظ نماید.»^(۳۷) در سطح زندگی روزانه، بهترین کارکرد خوب، گزینش نیروها و آموزش آنها برای پذیرش نقش‌های جدی و مهم در جامعه است.

کارکردهای دیگری نیز برای احزاب بر شمرده‌اند که عبارت‌اند از: تدوین سیاست‌های عمومی، انتقاد از حکومت (حزب حاکم)، آموزش سیاسی افراد و مردم، واسطه بین فرد و حکومت^(۳۸)، تجمع منافع، جامعه‌پذیری سیاسی^(۳۹)، تسهیل‌کننده کارکردهای حکومتی و پارلمانی، گردهمایی همفکران^(۴۰)، جلوگیری از تعارض و آشوب^(۴۱)، کاهش استبداد قوه مجریه، افزایش اعتبار قوه مقننه، تسهیل انتخابات، ایجاد هماهنگی بین ارگان‌های مختلف حکومت^(۴۲)، افزایش مشارکت سیاسی، گسترش ارتباطات سیاسی، شفافیت منافع^(۴۳) کارکردهای احزاب در تسهیل ساختار یک نظام سیاسی بسیار مهم است ولی مهم‌ترین کارکردهایی که احزاب به جذب قومیت‌ها در راستای ملت‌سازی کمک می‌کند، عبارت‌اند از:

۱- خواسته‌ها و تقاضاهای گروه‌های قومی را در تصمیم‌گیری سیاسی انعکاس می‌دهند. یک نظام سیاسی زمانی می‌تواند دارای ثبات باشد که تصمیمات برآیند منافع سازش یافته کل جامعه باشد و تنها در این صورت است که باز خورد

آن به نظام سیاسی مثبت خواهد بود.

۲- احزاب در جامعه پذیری سیاسی نقش مهمی دارند. این مسئله از آن رو با اهمیت است که با آموزش گروه‌های قومی می‌توان سازوکارهای جدید اجتماعی را به آنها آموزش داد و با انتقال مفاهیم سیاسی و اجتماعی مورد اجماع جامعه، گروه‌های قومی را با آن هم‌نوا نمود. دیوید ناک و ریچارد فلزن که در باب نقش طبقات اجتماعی، قشربندی اجتماعی و وضعیت اجتماعی و اقتصادی در تحزب و همچنین فشار و تأثیر گروه‌های قومی در تحزب مطالعات عدیده‌ای انجام دادند و پیشنهاد کردند که «برای تداوم الگوهای رایج در یک جامعه، «جامعه‌پذیری سیاسی» گروه‌های قومی مختلف باید قوی شود.» (۴۴)

۳- احزاب سیاسی با مشارکت دادن گروه‌های قومی، زمینه‌های اجتماعی ورود گروه‌های قومی را در جامعه فراهم می‌کنند. فرد دیگر به اجتماع محدود خود نمی‌نگرد بلکه دغدغه جامعه‌ای فراتر را دارد و در این فرایند احساس را خواهد داشت که در مورد سرنوشت خود و اجتماع خود مشارکت می‌کند. البته به این نکته باید توجه داشت که بعد از ورود گروه‌های قومی به عرصه مشارکت و فعالیت، باید نتایج مثبت آن را مشاهده نمود. یکی از علل شکل‌گیری احزاب قومی در کشورهای جهان سوم همین عامل است زیرا گروه‌های قومی از سازوکار قومی فراتر رفته‌اند ولی با پذیرش ساز

و کار جدید نظام سیاسی به این حرکت جواب مثبتی نداده است. احزاب مالایایی‌ها، چینی‌ها و هندی‌ها در کشور مالزی از این نوعند که به دنبال دفاع از جوامع قومی و نژادی خود هستند. البته احزاب قومی در برخی کشورها موقعیت‌هایی به دست آورده‌اند. مانند حزب دالی تاس که نماینده نجس‌ها می‌باشد. این حزب در انتخابات ایالتی سال ۱۹۹۳ موفق شد در دولت ائتلافی اوتارپرادش حضور یابد. هدف این حزب گسترش عدالت اجتماعی برای اکثریت مردم مستضعف و محروم هند است. از آن جا که ۴۰ درصد مردم هند به کاست‌های پایین تعلق دارند. این موقعیت می‌تواند یک تحول سیاسی بسیار با اهمیت تلقی شود.» (۴۵)

اما احزاب قومی که منعکس‌کننده منافع قومی و محلی به جای منافع عام و ملی هستند در بسیاری از کشورها از جمله افریقا باعث تضعیف و ناپایداری آنها گشته است (۴۶) و یا به عبارتی تبدیل به احزاب «فصلی» شده‌اند. (۴۷)

۴- احزاب سیاسی می‌توانند ثبات بخش و مشروعیت‌زا باشند. زیرا با پذیرش و قبول فعالیت و مشارکت سیاسی گروه‌های قومی در جامعه آنها در بطن جامعه جذب می‌شوند و وابستگی و تابعیت آنها در چارچوب سیاسی افزایش یابد. «به نظر هانتینگتن ترکیبی از مشارکت گسترده و سازماندهی قومی حزبی می‌تواند مانعی بر سر راه بروز خشونت و سیاست نابهنجار باشد.» (۴۸)

در مجموع احزاب زمینه را برای فعالیت و مشارکت گروه‌های قومی و حفظ ثبات فراهم می‌آورد و در این رابطه نقش شعبه‌هایی که در مناطق قومی مستقرند و نحوه سازماندهی مشکلات منطقه‌ای در تناسب با سیاست‌های کلی جامعه، بسیار با اهمیت است و به نوعی تنها نباید افراد ورزیده یک حزب در انجمن مرکزی جمع کردند، بلکه حضور این گونه افراد در شعبه‌ها بسیار ضروری است تا گروه‌های قومی به جای حزب کادری و از احزاب دارای منافع خاص به احزاب عام توده‌ای و فراگیر^(۴۹) میل کنند و در نهایت این که چه نوع نظام حزبی با گروه‌های قومی متناسب‌تر است نیاز به فرصتی دیگر دارد. زیرا اول این که در این جا در صدد مشروعیت بخشی به جایگاه احزاب هستم و شناخت این که چند نوع نظام حزبی با سیستم قومیتی تطابق دارد، مرحله بعدی است و دوم این که بررسی این امر باید با مطالعات مورد عدیده و با توجه به شرایط فرهنگی اجتماعی اقتصادی و حتی روانشناختی هر جامعه صورت گیرد.

نقش احزاب در تحکیم وفاق ملی

از آنجا که گروه‌های قومی دارای سازوکار اجتماعی هستند. با جامعه پذیری سیاسی و اجتماعی باید برای آنها زمینه‌های آموزش‌های لازم را جهت ورود به عرصه پرفراز و نشیب ملت سازی را فراهم کرد. آنها را به سازوکار

۱- گام برداشتن در راه ساماندهی احزاب کار پرمشقت و نیازمند تلاشی بی‌وقفه است. روند حکومت‌داری در جامعه روند سعی و خطا است.^(۵۰) از آن جا که ساختارهای جامعه مصنوعی و دست ساخته انسان است نیاز به تغییر و اصلاح مداوم دارد. احزاب نیز از چنین وضعیتی برخوردارند. برای این که یک حزب پابگیرد. نهادینه گردد و ریشه بدواند؛ مطالعات جدی لازم است از آن جا که اصلاح و تغییر نهادها در جهان سوم هزینه‌ای زیادی به همراه

دارد، تنش‌های زیادی به دنبال دارد. اما هیچ‌گاه رهبران کشورهای جهان سوم حاضر نیستند. بخش عمده‌ای از تنش‌های پیش روی را با مطالعه جدی کاهش دهند. حقیقت این است که اگر آن هزینه و توانی که صرف ثبات می‌شود در راه تغییر بهینه و درست و مطالعه شده انجام گیرد کم‌تر دچار تنش و بحران خواهند شد. نخبگان قدرت این کشورها در اکثر مواقع حاضر به انجام هزینه در راستای مطالعات چند وجهی و مداوم نیستند. و در نتیجه خود و جامعه شان تاوان سهمگین‌تری می‌دهند. لذا امروزه ورود به جامعه و عصر مدرن نیازمند درک ملاحظات عمده و بررسی همه جانبه است. در عصر جهانی شدن پرداختن به مسائل قومی و گروهی که در ابتدای فرایند ملت‌سازی بوده است، تأثیر باراست. جهانی شدن زمانی مقدور است که فرایند تکوین ملت‌سازی شکل گرفته باشد و ملت‌ها برای «نیاز» بیشتر خود براساس وابستگی متقابل کشورها روبه سوی نهادهای فراملی نهند. نه این که گروه‌های قومی به خاطر فرار از فرایندهای اجباری و ناعادلانه ملت‌سازی روبه سوی جهانی شدن نهند و بخواهند از چاله به چاه بیافتند. تحولات عمده‌ای که در کشورهای همسایه ایران در مورد مسائل قومی رخ می‌دهد از جمله در عراق، ترکیه، افغانستان و غیره نشان از این دارد که این گونه بحران‌ها چگونه ناقوس جهانی شدن را در کشورشان قوی‌تر به صدا در

می‌آورد. برای بسیاری از گروه‌های قومی، جهانی شدن یعنی هرگروه و قوم، خود حاکمیتی جداگانه داشته باشد. نه این که در سازوکار جهانی همگون شوند و همراهی با جهان‌ی شدن محملی است برای فرا از چارچوب دولت‌های ملی. روی این اصل در فرایند جهانی شدن هر چه گرایش‌های واگرایانه به سوی وفاق ملی سیر کند و ملت‌سازی به نحو بهینه‌تری شکل پذیرد، صدمات اجتماعی و سیاسی کمتری را در پی خواهد داشت. این امر برای کشورهای که هنوز برای خود غرور ملی تاریخی و مذهبی قائلند ضروری‌تر است.

۲- در بررسی کشورهای که مدت‌هاست با مسائل قومی و قومیتی درگیر هستند به سیاست‌هایی جالب توجه برمی‌خوریم که یکی از آنها «سیاست تبعیض مثبت»^(۵۱) است. در کشورهای جهان سوم تبعیض عمدتاً در جهت منفی و محرومیت گروه‌های قومی بود، ولی امروزه با پرداخت بیشتر در صدد رفع تبعیض‌هایی که از گذشته انباشت شده است گام برمی‌دارند. این امر ممکن است اکثریت را ناراضی کند، اما می‌تواند به عنوان یک بدیل عمل نماید و اگر منجر به همگونی جامعه شود، راهی در خور توجه خواهد بود.

این امر بدن شک قبل از به کارگیری، نیازمند مطالعه جدی است. سیاست تبعیض مثبت بدیلی در راستای نظریه جان استیوارت میل درباره استبداد اکثریت بر اقلیت است،^(۵۲)

و راهی برای عادلانه‌تر نمودن شرایط و وضعیت‌های موجود در جامعه است. این مسئله برای کشورهای که گروه‌های اقلیت آنها مهاجر نیستند بلکه دارای قدمت تاریخی طولانی زیست در آن قلمرو سرزمینی هستند، مقبول‌تر و پذیرفتنی‌تر است.

۳- در طرح نکته آخر به بحث «اجتماع» و «جامعه» باز می‌گردیم و از این مسئله استفاده می‌شود تا یکی از محورهای مهم مطالعاتی و تحقیقاتی پیش روی طرح گردد و آن این که یک نظام اسلامی در «اجتماع» قابلیت تحقق بهتر دارد یا در «جامعه»؟ از آنجا که در «اجتماع» روابط صرفاً رقابتی نیست و «اجتماع» به سان یک خانواده از وجوه انسانی بیشتری برخوردار است و دولت اسلامی نیز در راستای مصالح افراد گام برمی‌دارد و باید به مسلمان شفقت بورزد، به نظر می‌رسد که یک نظام سیاسی اسلامی در «اجتماع» کاربرد بیشتری دارد، ولی بلافاصله این سؤال مطرح می‌شود که وجود «اجتماع» مستقل به دلیل محدودیت و عدم کارایی امروزه با علامت سؤال جدی مواجه است؟

حال با این وضعیت یک نظام اسلامی چگونه نظامی باید باشد؟ سؤال مشخص‌تر این که چگونه می‌توان سازو کار نظام اسلامی را که بیشتر با «اجتماعات» همگونی دارد در «جامعه» نیز گسترش داد؟ این سؤال زمانی جدی‌تر می‌شود که دین اسلام برخلاف ادیان

دیگر به جنبه‌های اجتماعی و فردی به طور همسان می‌پردازد و نمی‌توان برای این امر به نظریات جدیدی رجوع نمود که قابل به دولت بی طرف هستند، زیرا این گونه نظریه‌های بیشتر با سنت مسیحی تطابق بیشتری دارند تا دین اسلام.

در نهایت بحث احزاب در نظام اسلامی چه جایگاهی خواهد داشت؟ در «اجتماعات» روابط بین افراد مخصوصاً سران یک قوم یا مذهب با مردم بسیار بی‌واسطه بود، ولی آیا امروزه این امکان وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که احزاب به عنوان نهاد میانجی، امروزه با هر نگرشی که به آن داشته باشیم، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. مخصوصاً این که در نظام اسلامی انتقاد کردن از حکومت در راستای حفظ و پایداری حکومت اسلامی، از جایگاه والایی برخوردار است و احزاب زمینه خوبی برای انتقاد مردم از حکومت را فراهم می‌آورند.

منابع

- ۱- ناصر پورحسین، «تکنولوژی ارتباطی حاکمیت دولت‌ها و تبادل فرهنگ‌ها» فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۶، زمستان ۱۳۷۹.
- ۲- مصاحبه با احمد نقیب‌زاده، «توسعه سیاسی در ایران»، کتاب ماه، خرداد-تیر ۱۳۷۹، ص ۵.
- ۳- ژان بلاندل، حکومت مقایسه‌ای، ترجمه علی مرشدی‌زاد، (تهران: مرکز نشر اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۷۸)، صص ۱۷۰ و ۱۷۱.
- ۴- همان، ص ۱۷۴.
- ۵- عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست (تهران: نشرنی ۱۳۷۴)، ص ۳۴۴.

(U.S.A: Hackett Publishing Company, 1987).

27- David Frisby, **op. cit.** P. 16.

۲۸- اس.سی. دوب. «ارتباطات و ملت سازی»، ترجمه دفتر ترجمه فصلنامه، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱، پاییز ۱۳۷۸، ص ۱۷۱.

۲۹- علی ابوطالبی، «حقوق ملی، اقلیت ها و همگرایی»، ترجمه علی کریمی مله، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱، پاییز ۱۳۷۸، ص ۱۳۳.

۳۰- همان.

31- Charles Taylor, **Politics of Recognition**, (Princeton University Press, 1994), P. 35.

۳۲- آنتونی دی. اسمیت، «فرهنگ اجتماع و سرزمین: سیاست قومیت و ناسیونالیسم»، ترجمه نورالله قیصری، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۴ تابستان ۱۳۷۹، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۳۳- همان، ص ۱۸۱.

۳۴- همان، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۳۵- همان، صص ۱۸۳ و ۱۸۴.

۳۶- ژان بلاندل، پیشین، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.

۳۷- بی.سی. اسمیت پیشین، ص ۵۸.

۳۸- عبدالرحمن عالم، پیشین، ص ۳۴۵.

39- M. Roskin, **op. cit.**, pp.202-204.

۴۰- ع.ع. عالم، پیشین، صص ۳۴۴ و ۳۴۵.

۴۱- ژ. بلاندل، پیشین، صص ۱۸ و ۶۰.

۴۲- ع.ع. عالم، پیشین، ص ۳۴۴.

43- Gabriel A Almond, **Comparative politics today, A world view**, (little, Brown and company, 1961), pp. 22- 100.

44- A. Orum, **op. cit.**, p. 225.

۴۵- بی.سی. اسمیت، پیشین، ص ۶.

۴۶- همان.

۴۷- حاتم قادری، اندیشه‌هایی دیگر، (تهران: تبعة ۱۳۷۸)، صص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۴۸- بی.سی. اسمیت، پیشین، ص ۵۹.

49- M. Roskin, **op. cit.**, pp. 208-209.

۵۰- محمود سریع القلم، عقل و توسعه یافتگی، (تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۳)، ص ۹۰.

۵۱- علی ابوطالبی پیشین، ص ۱۳۷.

۵۲- نگاه کنید به: جان استوارت میل، رساله درباره آزادی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸).

۶- همان.

۷- همان، ص ۳۴۵.

۸- موریس دورژه، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳)، صص ۴۲۵ و ۴۲۶.

۹- همان.

10- Anthony M. Orum, **Introduction to Political Sociology, the Social Anatomy of the Body Politic**, (U.S.A: Prentice- Hall, INC, 1983), P. 202.

11- Micheal G. Roskin, Rober L. Cord, James A. Medeiros and walter S.Jones, **Political Science: An Introduction**, (U.A.U: Prentice Hall International, INC, 1994), PP. 209- 210.

۱۲- بی.سی. اسمیت، «احزاب سیاسی و کثرت‌گرایی در جهان سوم»، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۴۲-۱۴۱، صص ۶۱ و ۶۲.

۱۳- همان، ص ۶۲.

۱۴- موریس دورژه، پیشین، ص ۴۲۹.

۱۵- حمید احمدی، «قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه یا واقعیت؟» اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۱۶-۱۱۵، ص ۶۱.

۱۶- همان، ص ۶۲.

۱۷- علی مرشدی زاد، «بقایا زوال قومیت در عصر جهانی شدن»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۶، زمستان ۱۳۷۹، ص ۹۲.

۱۸- همان، ص ۹۸.

۱۹- همان، ص ۹۹.

۲۰- حمید احمدی، مسعود چلبی، محمدرضا حافظ‌نیا، صادق زیبا کلام، داود شیخاوندی و مجتبی مقصدی، «وفاق اجتماعی و همبستگی ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱، پاییز ۱۳۷۸، ص ۳۱.

۲۱- همان، ص ۲۰.

۲۲- همان، ص ۲۸.

۲۳- همان.

24- David Frisby and Derek Sayer, **Society**, (Great Britian: Ellis Horwood limited, 1986), P.26.

۲۵- همان.

26- See: Jean Jacques Rousseau, **Discourse on the Origin of Inequality**,